حق الیقین
جلد ۲

حق الیقین

نویسنده:

علامه محمدباقربن محمدتقی مجلسی (ره)

ناشر چاپی:

علمیه اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رسول ص باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را به یگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حقتعالی در سورهٔ الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السّلام خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهای او بر روی دیده‌اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السّلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفاء کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند اگر کشته باشند بعوض بکشند پس سی ماه بعد از کشتن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ابراهیم و اسماعیل و ذریه اویند و پادشاهان ائمه‌اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده‌اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است از شهر بن خوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه‌ای هست که تفسیرش مرا عاجز کرده است و نمی‌فهمم آن آیه اینست وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می‌آورند بحضرت عیسی علیه السّلام پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده‌اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی علیه السّلام پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی‌ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی علیه السّلام می‌آورند پیش از مردن حضرت عیسی علیه السّلام و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السّلام- حجاج حق اليقين، ص: ۳۴۲ گفت وای بر تو این را از کجا آورده‌ای و از کی شنیده‌ای گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام شنیده‌ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته‌ای و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل قول حقتعالی بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند بآنچه احاطه نکرده‌اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرموده است که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آن نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده‌اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام و امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که هر قومی را که حقتعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آن حضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حقتعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و بعد از آن همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم علیه السّلام و ولادتش را پنهان خواهم کرد و از

كافران و منافقان نظر ميكنند و مى‌بينند مؤمنان را كه در دنيا بايشان سخريه و استهزاء ميكردند بسبب آنكه ايشان بموالات محمد صلى اللّه عليه و آله و سلّم و على ع و آل ايشان اعتقاد كرده بودند كه بعضى در فرشهاى نرم و نيكو تكيه كرده‌اند و بعضى از انواع ميوه‌هاى بهشت تنعم مينمايند و بعضى در غرفه‌ها و بساتين و متنزهات آن سير ميكنند و حوريان و غلامان و كنيزان و پسران و دختران در خدمت ايشان ايستاده‌اند و بر دور ايشان ميگردند و بانواع خدمات ايشان قيام مينمايند و ملائكه خداوند جليل مى‌آيد بسوى ايشان از جانب پروردگار ايشان بانواع عطاها و كرامتها و تحف و هدايا و ميگويد سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس ميگويند آن مؤمنان كه مشرف گرديده‌اند بر كافران و منافقان كه اى أبو بكر و اى عمر و اى عثمان تا آنكه همه را بنامهاى ايشان ندا ميكنند چرا در مواقف خزى و خوارى خود مانده‌ايد بيائيد بسوى ما تا درهاى بهشت را براى شما بگشائيم تا خلاص شويد از عذاب خود و ملحق شويد بما در نعيم بهشت منافقان گويند و اى بر ما كى ما را اين نعمت ميسر ميشود مؤمنان گويند نظر كنيد بسوى اين درها چون نظر كنند و درهاى بهشت را گشاده بينند گمان كنند كه آن درها بسوى جهنم گشوده است و ميتوانند بآن درها رسيد پس شروع كنند بشنا كردن در درياى حميم جهنم و از پيش روى زبانيه روند و گريزند و آنها از پى ايشان روند و بايشان رسند و عمودها و گرزها و تازيانه‌ها بر ايشان زنند و پيوسته باين نحو روند و انواع اين عقوبات را كشند تا وقتى كه گمان كنند كه بآن درها رسيده‌اند بينند كه درها بر روى ايشان بسته است و زبانيه عمودهائى بر ايشان زنند و سرنگون ميان جهنم افكنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ايشان خندند و استهزاء و سخريه ايشان كنند و اشاره باين است اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ايضا فرموده است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ يعنى پس در آن روز آنها كه ايمان آورده‌اند از احوال كافران ميخندند و بر كرسيها نشسته بسوى ايشان نظر ميكنند و حقتعالى فرموده است وَ إِذَا حق اليقين، ص: ۵۰۹ النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضرت باقر عليه السّلام فرموده است و اما اهل بهشت پس ايشان را جفت ميكنند با خيرات حسان و اما اهل جهنم را هر يك از ايشان را جفت ميكنند با شيطانى كه او را گمراه كرده است و حقتعالى فرموده است فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظَّى لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى يعنى پس ترسانيدم شما را از آتشى كه پيوسته افروخته است و زبانه ميكشد ملازم آن آتش نيست مگر شقى‌ترين مردم آن كس كه تكذيب كرد پيغمبران را و پشت گردانيد بر حق- و از على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه السّلام مروى است در تفسير اين آيات كه در جهنم وادئى هست و در آن وادى آتشى هست كه نميسوزد بآن آتش و ملازم آن نميباشد مگر شقى‌ترين مردم كه عمر است كه تكذيب كرد رسول خدا را در ولايت على عليه السّلام و پشت گردانيد از ولايت او و قبول نكرد بعد از آن فرمود كه آتشها بعضى از بعضى پست‌تر است و آتش اين وادى مخصوص ناصبيان و دشمنان اهل بيت است و مؤيد اين است آنكه شيخ مفيد در كتاب اختصاص از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده است كه حضرت امير المؤمنين عليه السّلام فرمود كه روزى بيرون رفتم به پشت كوفه و قنبر در پيش روى من راه ميرفت ناگاه ابليس پيدا شد گفتم من باو كه عجب پير گمراه شقى هستى تو گفت چرا اين را ميگوئى يا امير المؤمنين عليه السّلام بخدا سوگند ترا حديثى نقل كنم از خودم و از خداوند عز و جل و در ما بين ما ثالثى نبود بدرستى كه چون مرا بزمين فرستاد خدا بسبب آن خطائى كه كردم چون بآسمان چهارم رسيدم ندا كردم كه الهى و سيدى گمان ندارم كه از من شقى‌تر خلقى آفريده باشى حقتعالى وحى فرمود بسوى من كه بلكه آفريده‌ام خلقى را كه از تو شقى‌تر است برو بسوى خازن جهنم تا صورت او را و جاى او را بتو بنمايد رفتم بسوى مالك و گفتم خداوند تو را سلام ميرساند و ميفرمايد كه بمن بنماى كسى را كه از من شقى‌تر است مالك مرا برد بسوى جهنم و سرپوش بالاى جهنم را برداشت آتشى سياه بيرون آمد كه گمان كردم كه مرا و مالك را خواهد خورد مالك بآن گفت كه ساكن شو ساكن شد پس مرا برد بطبقه دويم آتشى بيرون آمد از آن سياه‌تر و گرم‌تر پس گفت ساكن شو ساكن شد و همچنين بهر مرتبه‌اى كه ميبرد از مرتبه سابق تيره‌تر و گرم‌تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشى از آن بيرون آمد كه گمان كردم كه مرا و مالك را و جميع آنچه خدا آفريده است خواهد سوخت پس دست بر ديده‌هاى خود گذاشتم و گفتم اى مالك امر كن او را كه سرد و ساكن شود و الا ميميرم مالك گفت تو نه خواهى مرد تا وقت

روی بشیر بمالد و بجانب اولی برگردد و با آن حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی و اللّه ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی و اللّه ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش کنند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و میسازد و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را نیز خراب میکند که هر که او را بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید و باز آن والی را بکشند آنگاه حق الیقین، ص: ۳۶۰ یاوران خود را از جن و نقباء بسوی ایشان برگرداند که بایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رساند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد. مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی و اللّه هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه باشد یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاه گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد حقتعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هرآینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلا فخر کرد حق تعالی وحی کرد بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه‌ای است که در آنجا ندای إِنِّی أَنَا اللَّهُ از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح اللّه را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ایست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی‌پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السّلام مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران گردد مفضل پرسید که آن چه امری است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا است گویند بلی ای مهدی آل

محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گوید که کیستند اینها که با او دفن حق الیقین، ص: ۳۶۱ کرده‌اند گویند دو مصاحب و همخوابه او ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده‌اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده‌اند که خلیفه رسول خدا و پدر زنان آن حضرت بودند پس فرماید آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد در اینکه ایشان اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بدر آورد بهمان صورت که داشته‌اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بدر آورند و بگشایند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخه‌هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته‌اند گویند که اینست و اللّه شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبه‌ای از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم علیه السّلام ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه رسول خدا را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک طرف بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت‌کننده بر ایشان پس حضرت فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند ای مهدی آل رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقربان درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده است و از هر که ایشان را باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده است پس حضرت مهدی امر فرماید باد سیاهی را که بایشان وزد و ایشان را بهلاکت رساند پس فرماید که آن دو ملعون را بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی را و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین علیه السّلام و فاطمه و حسن و حسین (ع) برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پسر عمان ایشان و یاران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و حق الیقین، ص: ۳۶۲ هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همه را بایشان بشمارند که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه به حق نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای هر مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشان را بفرماید که از درخت برکشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر آنها را بدریاها پاشد. مفضل گفت ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل و اللّه که سید اکبر محمد رسول اللّه (ص) و صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهراء و حسن مجتبی علیه السّلام و حسین شهید بکربلاء و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روز هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا بهر جا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقباء مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و اللّه که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها

ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و اللّه که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند در دنیا همین است و گویند قصرها و خانه‌هایش بهشت است و دخترانش حور العین‌اند و پسرانش ولدان بهشت‌اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افتراء بخدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد پس خدا خراب کند آن را به این فتنه‌ها و لشکرها بمرتبه‌ای که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد (ص) مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نماید او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند حق الیقین، ص: ۳۶۳ مانند پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشوند و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده‌اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و اللّه که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلب او آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیت آن حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی علیه السّلام می‌ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کجا است عصای جدت رسول خدا و انگشتر او و برد و زره او که فاضل مینامیدند آن را و عمامه‌اش که سحاب می‌گفتند و اسبش که یربوع می‌گفتند و ناقه‌اش که غضبا میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین که بی‌تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی (ع) حاضر سازد حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی (ع) عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید اللّه اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگی بود پس حضرت مهدی (ع) هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین (ع) ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن أبی طالب ع و برای او قبه‌ای در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا میبینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می‌آید سید اکبر محمد رسول اللّه (ص) با هر که ایمان آورده باشد بآن حضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای ایشان شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت حق الیقین، ص: ۳۶۴ او یا رد گفته او مینمودند میگفتند کاهن است و ساحر است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و همچنین برمی‌گرداند یک‌یک از ائمه را تا صاحب الامر (ع) و هر که یاری ایشان کرده تا خوش‌حال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تأویل آیه کریمه که ترجمه‌اش گذشت وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ تا آخر آیه. مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر (ع) خواهند بود

فرمود كه بلى ناچار است كه ايشان جميع زمين را بگردنـد حتى پشت كوه قاف و آنچه در ظلماتست و جميع درياها را تا آنكه هيچ موضعى از زمين نماند مگر آنكه ايشان طى نمايند و دين خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود كه گويا ميبينم اى مفضل آن روز را كه ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ايستاده باشيم و بآن حضرت شكايت كنيم از آنچه بر ما واقع شـد از امت جفـا كار بعـد از وفات آن حضـرت و آنچه بما رسانيدنـد از تكـذيب و رد گفته‌هاى ما و دشـنام دادن و لعن كردن ما و ترسانيـدن مـا بكشـتن و بـدر بردن خلفـاى جور ما را از حرم خـدا و رسول به شـهرهاى ملك خود و شـهيد كردن ما بزهر و محبوس گردانيـدن ما پس حضـرت رسالت پناه گريان شود و بفرمايد كه اى فرزندان من نازل نشده است بشـما مگر آنچه بجد شـما پيش از شما واقع شده بود پس ابتداء كند حضـرت فاطمه (ع) و شكايت كند از ابو بكر و عمر كه فدك را از من گرفتند و چندان‌كه حجتها بر ايشـان اقـامه كردم سود نـداد و نامه‌اى كه تو براى من نوشته بودى براى فـدك عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود را بر آن انداخت و پاره كرد و من بسوى قبر تو آمدم اى پدر و شـكايت كردم و ابو بكر و عمر بسوى سـقيفه بنى ساعده رفتنـد و با منافقان اتفاق كردنـد و خلافت را از شوهر من امير المؤمنين عليه السّـلام غصب كردند پس چون كه آمدند او را به بيعت ببرنـد و او ابا كرد هيزم بر در خانه ما جمع كردنـد كه اهل بيت رسالت را بسوزانند پس من صدا در دادم كه اى عمر اين چه جرأت است كه بر خـدا و رسول مينمـائى كه نسـل پيغمـبر را از زمين برانـدازى عمر گفت بس كن اى فـاطمه كه محمـد حاضـر نيست كه ملائكه بيابنـد و امر و نهى از آسـمان بياورند على را بگو بيايد و بيعت كند و اگر نه آتش مى‌اندازم در خانه و همه را ميسوزانم پس من گفتم خداونـدا من بتو شـكايت ميكنم اينكه پيغمبر تو از ميـان رفته و امتش همه كـافر شده‌انـد و حق مـا حق اليقين، ص: ۳۶۵ را غصب ميكننـد پس عمر صـدا زد كه حرفهاى احمقانه زنان را بگـذار كه خدا پيغمبرى و امامت را هر دو بشـما نداده است پس عمر تازيانه‌اى زد و دست مرا شـكست و در بر شـكم من زد و فرزند محسن نام شـش‌ماهه از من سقط شد و من فرياد ميكردم كه وا أبتاه وا رسول اللّه دختر تو فاطمه را دروغگو مى‌نامند و تازيانه بر او ميزنند و فرزندش را شـهيد مى‌كنند و خواسـتم كه گيسو بگشايم امير المؤمنين دويد و مرا بسينه خود چسبانيد و گفت اى دختر رسول خدا پدرت رحمت عالميان بود بخدا سوگند ميدهم تو را كه مقنعه از سـر نگشائى و سـر بآسـمان بلند نكنى و اللّه كه اگر بكنى يك جنبنده در زمين و يك پرنده در هوا نميماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شـهيد شدم پس حضـرت امير المؤمنين عليه السّـلام شكايت كند كه چندين شب با حسنين بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنهائى كه تو مكرر بيعت خلافت مرا از ايشان گرفته بودى و از ايشان طلب يارى كردم و همه وعده يارى كردند و چون صـبح شـد هيچ‌كس بيارى من نيامد و بسـى محنتها از ايشان كشـيدم و قصه من مثل قصه هارون بود در ميان بنى اسرائيل كه با موسى گفت كه اى فرزنـد مادر من بـدرستى كه قوم تو مرا ضـعيف گردانيدند و نزديك بود كه مرا بكشـند پس صبر كردم از براى خدا و آزار چند كشـيدم كه هيچ وصـى پيغمبرى از امت او مثل آن نكشيده تا آنكه مرا شهيد كردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن عليه السّلام برخيزد و گويد كه اى جد چون خبر شهادت پدرم بمعاويه رسيد زياد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار كس بجانب كوفه فرسـتاد كه من و برادرم حسين و ساير برادران و اهالى مرا بگيرند تا بيعت كنيم با معاويه و هر كه قبول نكند گردنش را بزند و سرش را براى معاويه بفرسـتد پس من بمسـجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصـيحت كردم و ايشان را بجنگ معاويه خواندم بغير از بيست كس كسـى جواب مرا نگفت پس رو بآسمان كردم و گفتم خداوندا تو گواه باش كه ايشان را دعوت كردم و از عذاب تو ترسانيـدم و امر و نهى كردم و ايشـان مرا يـارى نكردنـد و در فرمانبردارى تو و من مقصـر شدنـد خداونـدا تو بفرست بر ايشان بلا و عـذاب خود را پس از منبر بزير آمـدم و ايشان را واگذاشـتم و بجانب مـدينه روان شـدم پس آمدنـد بنزد من و گفتنـد اينك معاويه لشـكرها بانبار و كوفه فرسـتاده است و مسـلمانان را غارت كرده‌اند و زنان و اطفال بى‌گناه را كشته‌اند بيا تا با ايشان جهاد كنيم پس گفتم بايشان كه شـما را وفائى نيست و جمعى با ايشان فرسـتادم و گفتم كه بنزد معاويه خواهيد رفت و بيعت مرا خواهيد شـكست و مرا مضطر خواهيد كرد كه با معاويه صلح كنم آخر نشد مگر آنچه من ايشان را خبر داده بودم پس برخيزد امام شهيد حسين بن على

معلوم پس صورت دو مرد را ديدم که در گردن ايشان زنجيرهای آتش بود و ايشان را بجانب بالاـ آويخته بودند و بر سر آنها گروهی ايستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ايشان ميزدند گفتم مالك اينها کيستند گفت مگر نه حق اليقين، ص: ۵۱۰ خواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من ديده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پيش از آنکه دنيا را يا آدم را خلق کند نوشته بود لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه ايدته و نصرته بعلی اينها دو دشمن ايشان و دو ستم‌کننده بر ايشانند يعنی ابو بکر و عمر- و کلينی در حديث معتبر طولانی از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گويند که پروردگاری نيست و بهشتی نيست و آتشی و اين قول دو طايفه از زنادقه است که ايشان را دهريه ميگويند. و سيد بن طاوس از کتاب زهد النبی روايت کرده است از حضرت امير عليه السّلام که حضرت رسالت پناه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر قطره‌ای از زقوم را بر کوههای زمين بريزند هرآينه فرو روند تا طبقه هفتم زمين و طاقت آن را نياورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر يك قطره از غسلين را بر کوههای زمين بريزند هرآينه فرو رود تا زير هفتم طبقه زمين و طاقت آن را نياورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آبش آن باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که اگر يکی از مقامعی که خداوند فرموده است بر کوههای زمين بگذارند هرآينه فرو رود تا پائين طبقه هفتم زمين و طاقت آن نداشته باشد پس چگونه خواهد بود حال کسی که آنها را بر او بکوبند در جهنم و ايضا از کتاب مذکور مروی است که چون اين آيه نازل شد بدرستی که جهنم وعده‌گاه جميع ايشانست و از برای آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از برای کافران و عاصيان هست حضرت رسول صلی اللّه عليه و آله گريست گريه شديد و اصحاب آن حضرت از برای گريه او گريستند و ندانستند که جبرئيل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سؤال کرد و آن حضرت چون فاطمه را ميديد شاد ميشد يکی از صحابه رفت بخانه حضرت فاطمه که او را بياورد ديد که او آرد جوی در پيش گذاشته است و خمير ميکند و ميگويد وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى پس سلام کرد بر آن حضرت و حال حضرت رسول و گريستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پيچيد که دوازده موضع آن را بسعف خرما پينه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گريست و گفت وا حزناه قيصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حرير ميپوشند و فاطمه دختر محمد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم که بهترين خلق است چنين جامه ميپوشد چون فاطمه عليه السّلام بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت يا رسول اللّه سلمان تعجب ميکند حق اليقين، ص: ۵۱۱ از لباس من بحق آن خداوندی که تو را براستی بخلق فرستاده است که نيست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف ميخورد و چون شب ميشود آن را در زير خود می‌اندازيم و بالش زير سر ما از پوست است که ليف خرما در ميانش پر کرده‌ايم پس حضرت رسول فرمود که ای سلمان دختر من در ميان گروهی خواهد بود که پيش از همه کس به بهشت ميرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چيز باعث گريه تو شد حضرت فرمود که جبرئيل آمد و اين دو آيه را آورد حضرت فاطمه آن دو آيه را شنيد بر روی در افتاد پس گفت وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شد پس سلمان گفت کاش من گوسفندی بودم و مرا ميکشتند و گوشت مرا ميخوردند و ذکر جهنم را نمی‌شنيدم ابو ذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نميزائيد و نام جهنم را نمی‌شنيدم عمار گفت دريغا که مرغی بودم و در بيابانها پرواز ميکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی‌شنيدم و حضرت امير فرمود کاش سباع گوشت مرا ميدريدند و مادر مرا نميزائيد و نام جهنم را نمی‌شنيدم و حضرت امير المؤمنين عليه السّلام دست بر سر گذاشت و ميگريست و ميگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قيامت در ميان آتش ميگردند و بقلابهای آتش گوشت ايشان را ميدرند بيماری چندند که کسی بعيادت ايشان نميرود و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت ايشان نميکند و اسيری چندند که کسی سعی در رهائی ايشان نميکند از آتش ميخورند و از آتش می‌آشامند و در ميان طبقات جهنم ميگردند و بعد از پوشيدن پنبه و کتان

جامه‌های آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند- آیات و احادیث اوصاف جهنم و شداید و عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در بحار الانوار ایراد نموده‌ام حقتعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بی‌هوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین.

فصل هفدهم در بیان اعراف است

حقتعالی فرموده است و ندا کنند اهل بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کننده‌ای در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر علیه السّلام خواهد بود و از این حق الیقین، ص: ۵۱۲ عباس مروی است که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است و او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستم‌کارانی است که تکذیب کردند به ولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته‌اند که آن اعراف است که حصاری است میان بهشت و جهنم گفته‌اند بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده‌اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که می‌شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فائده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و از تکبری که در قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا به آنها نخواهد رسید پس بآنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد این است ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده‌اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور است که اعراف حصاری است در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهر آن در رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که طرف جهنم باشد و بعضی گفته‌اند اعراف کنگره‌ها و بالای آن حصار است و بعضی گفته‌اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته‌اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند و گناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته‌اند تا حکم کند خدا میان ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته‌اند ملائکه‌اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته‌اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کسی را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل در بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی‌شناسیم او را داخل در جهنم میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر اللّه و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر حق الیقین، ص: ۵۱۳ باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه هدی خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این